

مرحوم نائینی سپس به جهت دوم پرداخته است. جهت دوم مربوط به کشف خلاف از جایی است که امارات در موضوعات جاری بوده اند، ایشان می نویسند:

«الجهة الثانية: في اقتضاء المأْتَى بالأمر الظَّاهِرِ الشَّرْعِي الَّذِي يَكُون مَوْدَى الأَمَارَاتِ فِي بَابِ الْمَوْضُوعَاتِ الشَّرْعِيَّةِ لِلأَجْزَاءِ، كَمَا إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ عَلَى نَجَاسَةِ الْمَاءِ، فَصَلَّى مَثَلًا مَعَ التَّيَمُّمِ، ثُمَّ انْكَشَفَ مَخَالَفَةَ الْبَيِّنَةِ لِلْوَاقِعِ وَ أَنَّ الْمَاءَ كَانَ طَاهِرًا، وَ الْحَقُّ فِيهِ أَيْضًا عَدَمُ الأَجْزَاءِ، فَانَّ تَقْيِيدَ الْمَوْضُوعَاتِ الشَّرْعِيَّةِ بِالْعِلْمِ وَ الظَّنِّ وَ الشَّكِّ وَاقِعًا وَ انَّ كَانَ بِمَكَانٍ مِنَ الإِمْكَانِ، كَمَا إِذَا رَتَّبَ النَّجَاسَةَ عَلَى مَعْلُومِ الْبَوْلِيَّةِ، وَ الْحَرَمَةَ عَلَى مَعْلُومِ الْخَمْرِيَّةِ أَوْ الَّذِي لَمْ تَقَمْ أَمَارَةٌ عَلَى نَجَاسَتِهِ أَوْ خَمْرِيَّتِهِ، إِلاَّ أَنَّ الْكَلَامَ فِيهَا إِذَا لَمْ يَقَيَّدِ الْمَوْضُوعَ بِذَلِكَ، وَ كَانَ الشَّيْءُ بِعنوانه الأَوَّلِيِّ مَوْضُوعًا لِلْحُكْمِ، وَ انَّ حُجَّةَ الْبَيِّنَةِ لِمَجْرَدِ الطَّرِيقِيَّةِ مِنْ دُونِ انَّ يَكُونُ لَهَا سَائِبَةُ الْمَوْضُوعِيَّةِ - كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ أَدَلَّةً عَتَبَارَهَا - وَ حَ يَكُونُ الْكَلَامُ فِي هَذِهِ الْجِهَةِ كَالْكَلَامِ فِي الْجِهَةِ الأَوَّلِيِّ، مِنْ حَيْثُ عَدَمُ اقْتِضَاءِ الأَجْزَاءِ، عَلَى مَا عَرَفْتُ تَفْصِيلَهُ.»^١

توضیح:

١. مثال: بینہ بر نجاست آبی قائم بودہ و مکلف با تیمم نماز می خواند و بعد معلوم می شود کہ بینہ باطل بودہ است. [ما می گوئیم: بہتر است مثال را در حوزہ ای مطرح کنیم کہ پیوند با حکم اضطراری ندارد. مثال بہتر: بینہ اقامہ می شود بر طہارت لباس و نماز خواندہ می شود و بعد کشف خلاف می شود]
٢. در این جا ہم حکم، عدم اجزاء است چراکہ: اگرچہ ممکن است موضوع یک حکم شرعی، مقید بہ علم باشد یعنی موضوع «معلوم الطہارہ» یا «معلوم النجاسہ» یا «ما قام امارۃ علی نجاستہ» باشد ولی این تقييد محتاج دليل است و اگر دليلی بر تقييد نبود، حکم روی نفس موضوع رفته است.
٣. پس بینہ صرفاً طریق است و موضوعیت ندارد.

مرحوم نائینی سپس بہ جهت سوم می پردازد. این جهت مربوط بہ کشف خلاف قطعی از جایی است کہ اصل عملی حکم آن را ثابت کردہ بود:

«الجهة الثالثة: في اقتضاء المأْتَى بِهِ بالأمر الظَّاهِرِ الشَّرْعِي الَّذِي يَكُون مَوْدَى الأَصُولِ الشَّرْعِيَّةِ الْعَمَلِيَّةِ لِلأَجْزَاءِ، كَقَاعِدَةِ الطَّهَارَةِ، وَ اسْتِصْحَابِهَا. وَ قَدْ ذَهَبَ بَعْضُ الأَعْلَامِ إِلَى اقْتِضَاءِ ذَلِكَ لِلأَجْزَاءِ، عَلَى تَفْصِيلِ بَيْنِ الأَصُولِ الْغَيْرِ الْمَتَكْفَلَةِ لِلتَّنْزِيلِ كَأَصَالَةِ الطَّهَارَةِ وَ الْحَلِّ، وَ بَيْنِ الأَصُولِ الْمَتَكْفَلَةِ لِلتَّنْزِيلِ كاسْتِصْحَابِهَا، حَيْثُ أَنَّهُ فِي الأَوَّلِ جَزْمٌ بِالأَجْزَاءِ، وَ فِي الثَّانِي تَرَدُّدٌ، وَ لَعَلَّ الْوَجْهَ فِي التَّفْصِيلِ، هُوَ أَنَّ الاسْتِصْحَابَ لَهُ جِهَتَانِ: جِهَةٌ تَلْحَقُهُ بِالطَّرِيقِ وَ

١. فوائد الاصول؛ ج ١؛ ص ٢٤٨



الأمارات، ووجهة تلحقه بالأصول العمليّة، ووجهة التي تلحقه بالأمارات هي جهة إحرازه و تكفله للتّنزيل، و
 الجهة التي تلحقه بالأصول العمليّة هي كون المَجْعول فيه البناء العملي لا الطّريقيّة، فبالنّظر إلى الجهة الأولى
 يقتضى عدم الأجزاء، كما في الطّرق و الأمارات، و بالنّظر إلى الجهة الثّانية يقتضى الأجزاء. و على كلّ حال: إنّ
 نظره في اقتضاء الأصول للأجزاء إلى أنّها توجب توسعة في دائرة الشّرط و تعميما له، بحيث يعمّ الطّهارة الواقعيّة و
 الطّهارة الظّاهريّة المَجْعولة بقاعدتها أو باستصحابها، و حينئذ تكون الصّلاة المأتمّى بها بقاعدة الطّهارة أو الحليّة واجدة
 للشّرط، فلا موجب للإعادة و القضاء، و الالتزام بهذه التّوسعة أنّما هو لحكومة أدلّة الأصول على الأدلّة الواقعيّة، و
 دليل الحاكم قد يوجب التّوسعة، و قد يوجب التّضييق، و في المقام أوجب التّوسعة هذا»^١

توضيح:

١. برخی از بزرگان [مرحوم آخوند] تفصیل داده اند:
٢. اگر اصول مؤدای خود را نازل منزله واقع نمی کنند (مثل اصل طهارت و اصل حل) قائل به اجزاء می شویم
 و الا (مثل استصحاب) مردد هستیم.
٣. علت تردید در استصحاب آن است که نمی دانیم اصل است یا اماره.
٤. دلیل اجزاء در مورد اول، آن است که ادله مذکور، حاکم بر ادله اولیه هستند و موجب توسعه می شوند و لذا
 نتیجه آن می شود که آنچه شرط است اعم است از طهارت واقعیّه و طهارت حاصل از اصل.
 مرحوم نائینی سپس به مرحوم آخوند اشکال کرده است:

«لکن قد أشکل علیه شیخنا الأستاذ مدّ ظلّه أولا: بأنّ هذا لا يستقیم علی مسلک، من تفسیر الحكومة من كون
 أحد الدّلیلین مفسّرا للدّلیل الآخر علی وجه یكون بمنزلة قوله: أی أو أعنی أو أرید و ما شابه ذلك من أدوات
 التّفسیر، لوضوح أنّ قوله: كلّ شیء طاهر أو حلال، لیس مفسرا لما دلّ علی أنّ الماء طاهر و الغنم حلال، و لا لما
 دلّ علی أنّه یعتبر الوضوء بالماء المطلق الطّاهر، و الصّلاة مع اللّباس المباح و أمثال ذلك، فتأمل. و ثانیاً: إنّ
 التّوسعة و الحكومة أنّما تستقیم إذا كانت الطّهارة أو الحليّة الظّاهریّة مَجْعولة أولا، ثمّ یأتی دلیل علی أنّ ما هو
 الشّرط فی الصّلاة أعمّ من الطّهارة الواقعيّة و الطّهارة الظّاهریّة فیکون حينئذ هذا الدلیل موسعا و حاکما علی ما
 دلّ علی اعتبار الطّهارة الواقعيّة، و المفروض انه لم یقم دلیل سوى ما دلّ علی جعل الطّهارة الظّاهریّة و هو قوله
 علیه السلام: كلّ شیء لك طاهر، و السّرّ فی اعتبار كون الطّهارة الظّاهریّة مَجْعولة فی التّوسعة و الحكومة، هو
 أنّ الطّهارة الظّاهریّة بناء علی التّوسعة و الحكومة تكون بمنزلة الموضوع للدّلیل الحاکم، فتأمل.»^٢

توضیح:

١. مرحوم نائینی [«شیخنا الاستاد» از زبان مقرر است] بر آنچه خواندیم [که کلام مرحوم آخوند بود] اشکال کرده
 است:

١. فوائد الاصول؛ ج ١؛ ص ٢٤٨

٢. فوائد الاصول؛ ج ١؛ ص ٢٤٩



۲. اولاً: مرحوم آخوند دلیل حاکم را دلیلی می داند که دلیل محکوم را تفسیر می کند یعنی وقتی دلیل محکوم می گوید «اکرم العالم» دلیل حاکم بگوید «ارید منه زید و...»؛ در حالیکه دلیل «کل شیء لک طاهر» مفسر «دلیل طهارت ماء» یا «اشترط طهارت در وضو» یا «اشترط صلوٰة با لباس طاهر» نیست.

۳. ثانیاً: چون دلیل حاکم توسعه در موضوع دلیل محکوم می دهد [یعنی موضوع در جمله «لباس طاهر در نماز لازم است»، توسعه یافته و طهارت اعم از واقعی و ظاهری می شود].

پس باید ابتدا یک دلیل طهارت ظاهریه را جعل کند (مثلاً بگوید آبی که علم بر نجاست آن ندارید را طاهر قرار دادم) و بعد دلیل دوم بیاید و بگوید طهارت در جمله «لباس طاهر در نماز لازم است» اعم از طهارت واقعی و طهارت مجعوله است.

۴. دلیل اینکه لازم است دو بیان در میان باشد آن است که دلیل حاکم تا موضوع نداشته باشد، ناظر به دلیل محکوم نیست چون جمله کامل نیست و موضوع دلیل حاکم را هم باید بیان اول که متصدی جعل طهارت ظاهری است ایجاد کند.

ما می گوییم:

۱) پیش از طرح اشکال سوم مرحوم نائینی لازم است به نکته ای درباره اشکال اول ایشان اشاره کنیم. مرحوم آخوند در بحث از تعارض ادله و امارات، حکومت را به معنای «ناظر بودن یک دلیل به دلیل دیگر» معنی می کنند مثل اینکه روایت با عنایت به آیه شریفه «ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر» می فرماید «ما دون السوارین من الزینة» یا می فرماید: «ما دون الخمار من الزینة» پس روایت توجه به موضوع آیه دارد و آن را توسعه و یا تضییق می کند و در هر صورت آن را تفسیر می کند. مرحوم آخوند به همین جهت (تفسیری که از حکومت دارند) ادله نفی جرح را حاکم بر ادله اولیه نمی دانند.^۱ اما در این مورد مرحوم نائینی می فرماید: روایت «کل شیء لک طاهر»، ناظر به «اشترط طهارت در صلوٰة» نیست.

در این باره می توانیم بگوییم:

اولاً: استدلال مرحوم آخوند متوقف بر صدق عنوان حکومت نیست بلکه اگر دلیلی به هر جهت موضوع دلیل دیگر را توسعه دهد و لو اینکه مطابق اصطلاح به آن حکومت نگویند، می توان استدلال مرحوم آخوند را در آن جاری دانست.

ثانیاً: چون جعل حکم ظاهری، جعل یک اعتبار عقلایی است، حتماً شارع در مقام جعل توجه به این داشته است که ثمره ای بر این جعل مترتب است (چراکه بدون اثر عقلایی جعل اعتبارات عقلایی ممکن نیست)، این ثمره با توجه به اینکه شارع عنوان طهارت را به کار برده است، تنها یک چیز است و آن هم حکم بودن طهارت

۱. منتقی الاصول، ج ۲ ص ۵۶



ظاهری با طهارت واقعی است و این همان ناظر بودن این دلیل نسبت به دلیل طهارت واقعی است. ثالثاً: مطابق فرمایش مرحوم نائینی، اگر دلیل طهارت ظاهری ناظر به دلیل طهارت واقعی نیست و آن را جایگزین این نمی کند، هیچ دلیلی بر لزوم خواندن نماز با طهارت ظاهریه نداریم چراکه فرض بر این است که شما می گوید دلیل نماز، نماز با طهارت واقعی را جعل کرده و این دلیل هم هیچ نوع جایگزینی نسبت به آن ندارد.

رابعاً: مرحوم اصفهانی صراحةً می نویسد که مرحوم آخوند «دلیل حاکم را به معنای «اعنی» نمی داند» بل یکفوی فی حکومت احد الدلیلین علی الآخر - عنده - مجرد اثبات الموضوع و نفيه تنزیلاً.^۱ خامساً: درباره بحث از حکومت ذیل اشکال سوم سخن می گوئیم.

